DaneshSad
دانش صد



درس نهم
ذوق لطیف

خاله ام چند سالی از مادرم بزرگتر بود. از شوهرش جدا شده بود. چند بچّه اش همگی در شیرخوارگی مُرده بودند و او مانده بود تنها. با آنکه از نظر مالی هیچ مشکلی نداشت و در نوع خود متمکّن به شمار می رفت، از جهات دیگر ناشاد و سرگردان بود. تنهایی و بی فرزندی برای یک زن، مشکلی بزرگ بود و او گاهی در قم نزد برادرش زندگی می کرد، گاهی در کبوده. نمی دانست در کجا ریشه بدواند.

قلمرو زبانی:

چند بچّه اش همگی در شیرخوارگی مُرده بودند و او مانده بود تنها:

عبارت از دو جملهٔ ساده ساخته شده است:

جملهٔ اول: چند بچه اش: گروه نهادی، یک ترکیب وصفی و یک ترکیب اضافی: چند(صفت مبهم)+ بچه(نهاد)+ ش(مضاف الیه)/ همگی: بدل/ در/ شیرخوارگی: متمم/ مرده بودند: فعل ماضی بعید/و: ربط همپایه

جملهٔ دوم: او: نهاد/ مانده بود: ماضی بعید/ تنها: قید

در نوع خود متمکّن به شمار می رفت: نهاد: او محذوف/ در/ نوع خود: گروه متمم، ترکیب اضافی/ متمکن: مسند/ به شمار می رفت: شمرده می شد، فعل ماضی استمراری مجهول *شیرخوارگی: (اهمیت املایی)/ متمکّن: ثروتمند، دارای امکانات / کبوده : نام روستایی / ریشه بدواند: بماند، اقامت کند

قلمرو ادبی:

شیرخوارگی :کنایه از کودکی / ریشه دواندن :کنایه از اقامت کردن/ خاله ریشه بدواند: استعارهٔ مکنیه

با این حال، او نیز مانند مادرم توکّلی داشت که به او مقاومت و استحکام اراده می‌بخشید. از بحران-های عصبی، که امروزرایج است و تحفهٔ برخورد فرهنگ شرق با غرب است، در آن زمان خبری نبود. هر عصب و فکر به منبع بی‌شائبهٔ ایمان وصل بود که خوب وبد را به عنوان مشیت الهی می پذیرفت. به این زندگیِ گذرا آن قدرها دل نمی بست که پیشامد ناگوار را فاجعه‌ای بینگارد و در نظرش اگر یک روی زندگی زشت می شد، روی دیگری بود که بشود به آن پناه برد.

قلمرو زبانی:

به او مقاومت و استحکام اراده می‌بخشید: نهاد: آن محذوف برمی گردد به توکل/ به/ او: متمم/ مقاومت و استحکام اراده : گروه مفعول و معطوف به مفعول، دو ترکیب اضافی : مقاومت(مفعول)+ و: حرف عطف+ استحکام(معطوف به مفعول)+ اراده (مضاف الیه) می بخشید: فعل ماضی استمراری ترکیب اضافی

از بحران‌های عصبی، که امروزرایج است و تحفهٔ برخورد فرهنگ شرق با غرب است، در آن زمان خبری نبود:

t.me/DaneshSad

عبارت از سه جملهٔ هسته و وابسته ساخته شده است:

جملهٔ هسته: از/ بحران های عصبی: گروه متمم، ترکیب اضافی / که: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابستهٔ ۱: نهاد: آن محذوف برمی گردد به بحران های عصبی/ امروز: قید/ رایج: مسند/ است: فعل اسنادی/ و: حرف ربط همپایه ساز

جملهٔ وابستهٔ ۲: نهاد: آن محذوف برمی گردد به بحران های عصبی/ تحفهٔ برخورد فرهنگ شرق: گروه مسندی،سه ترکیب اضافی: مسند(تحفه) + مضاف الیه(برخورد) + مضاف الیه مضاف الیه (فرهنگ) + مضاف الیه مضاف الیه (شرق)/با/ غرب : متمم/ است: فعل اسنادی

ادامهٔ جملهٔ هسته: در/ آن زمان: گروه متمم، ترکیب وصفی/ خبری: نهاد/ نبود: وجود نداشت، فعل اسنادی ماضی

هر عصب و فکر به منبع بی‌شائبهٔ ایمان وصل بود که خوب وبد را به عنوان مشیت الهی می پذیرفت. :

عبارت از دو جملهٔ هسته و وابسته ساخته شده است:

جملهٔ هسته: هرعصب وفکر: گروه نهادی و معطوف به نهاد، دو ترکیب وصفی(هر: صفت مبهم) / به /منبع بی‌شائبهٔ ایمان: گروه متمم ، یک ترکیب وصفی و یک ترکیب اضافی: متمم(منبع) + صفت (بی‌شائبه) + مضاف الیه (ایمان)/وصل: مسند/ بود: فعل اسنادی /که: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابسته: نهاد: آن محذوف برمی گردد به منبع.../ خوب : مفعول/ و/ بد: معطوف به مفعول/ به عنوان: حرف اضافهٔ مرکب/ مشیت الهی: گروه متمم، ترکیب اضافی/ می پذیرفت: فعل ماضی استمراری

به این زندگی گذرا آن قدرها دل نمی بست که پیشامد ناگوار را فاجعه‌ای بینگارد

عبارت از دو جملهٔ هسته و وابسته ساخته شده است:

جملهٔ هسته: نهاد: او محذوف/ به/ این زندگی گذرا: گروه متمم، دو ترکیب وصفی(گذرا: صفت فاعلی)/ آن قدرها: قید/ دل نمی بست: فعل مرکب ، ماضی استمراری / که: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابسته: نهاد: او محذوف/ پیشآمد ناگوار: گروه مفعولی، ترکیب وصفی: مفعول(پیشآمد) + صفت(ناگوار) / فاجعه ای: مسند / بینگارد: فعل مضارع التزامی(اهمیت املایی)

در نظرش اگر یک روی زندگی زشت می شد، روی دیگری بود که بشود به آن پناه برد.

عبارت از سه جملهٔ هسته و وابسته ساخته شده است:

جملهٔ هسته: در/ نظرش: گروه متمم، ترکیب اضافی/اگر: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابستهٔ ۱: یک روی زندگی: گروه نهادی، یک ترکیب وصفی و یک ترکیب اضافی/ زشت: مسند/ می شد: فعل اسنادی، ماضی استمراری

ادامهٔجملهٔ هسته: روی دیگری: گروه نهادی، ترکیب وصفی/ بود: وجود داشت، فعل غیراسنادی/که: ربط

جملهٔ وابستهٔ ۲: بشود پناه برد: فعل غیر شخصی(نهاد ندارد): بشود(فعل کمکی)+ پناه برد(مصدر از فعل اصلی)/ به/ آن: متمم

*استحکام: استواری/ توکّل: تکیه و اعتماد به خدا / بحران: آشفتگی، تغییر/ تحفه: ارمغان، هدیه / شائبه: به شک اندازنده دربارهٔ وجود چیزی و به مجاز، عیب و بدی یا نقص در چیزی؛ بی شائبه: بدون آلودگی و با خلوص و صداقت، پاک، /مشیّت: اراده، خواست/ ناگوار: ناخوشایند، تلخ/ فاجعه: بلای سخت، حادثهٔ ناگوار/ بینگارد : تصور کند، خیال کند/عصب: پی، رشته های متصل به مغز/ مقاومت و استحکام: رابطهٔ ترادف.

t.me/DaneshSad

قلمرو ادبی:

هر عصب و فکر به منبع بی شائبهٔ ایمان وصل بود :کنایه از عمیق بودن ایمان/ دل بستن :کنایه از علاقه مندی روی زندگی :اضافهٔ استعاری و تشخیص / زشت شدن روی زندگی :کنایه از ناخوشایند بودن زندگی بحران مانند تحفه :تشبیه/ منبع ایمان :اضافهٔ تشبیهی / شرق: مجاز از کشورهای جهان سوم / غرب: مجاز از کشورهای اروپایی / عصب :مجاز از اندیشه /.خوب و بد :تضاد و مراعات نظیر و مجاز از همه چیز/ شرق و غرب : تضاد و مراعات نظیر

بنابراین خالهام با همه تمکّنی که داشت، به زندگی درویشانه ای قناعت کرده بود، نه از بُخل بلکه از آن جهت که به بیشتراز آن احتیاج نداشت. در خانهٔ مشترکی که خانوادهٔ دیگری هم در آن زندگی می کردند، یک اتاق داشت. خانهٔ کهنسالی بود و بر سر هم نکبت بار، عاری از هرگونه امکان آسایش. در همان یک اتاق زندگی خود را متمرکز کرده بود.

قلمرو زبانی:

بنابراین خالهام با همه تمکّنی که داشت، به زندگی درویشانه ای قناعت کرده بود،

عبارت ازدو جملهٔ هسته و وابسته ساخته شده است:

جملهٔ هسته: بنابراین: قید / خاله ام: گروه نهادی، ترکیب اضافی/ با/ همه تمکنی: گروه متمم، ترکیب وصفی/ که: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابسته: نهاد: او محذوف/ مفعول: آن محذوف برمی گردد به تمکن/ داشت: فعل ماضی ساده

ادامهٔ جملهٔ هسته: به/ زندگی درویشانه ای: گروه متمم، ترکیب وصفی/ قناعت: مفعول/ کرده بود: فعل ماضی بعید

نه از بُخل بلکه از آن جهت که به بیشتراز آن احتیاج نداشت

عبارت ازسه جملهٔ ساده و هسته و وابسته ساخته شده است: نه..... بلکه.....: حرف ربط همپایه ساز مزدوج

جملهٔ ساده: نهاد: آن محذوف برمی گردد به قناعت/ از+ بخل: متمم مسندی/(بود): فعل اسنادی محذوف

جملهٔ هسته: نهاد: آن محذوف برمی گردد به قناعت / از/ آن جهت : گروه متمم مسندی ، ترکیب وصفی/ (بود): فعل اسنادی محذوف /که: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابسته: نهاد: او محذوف/ به/ بیشتر : متمم/ از/ آن: متمم/ نیاز: مفعول/ نداشت: فعل ماضی ساده

در همان یک اتاق زندگی خود را متمرکز کرده بود: نهاد: او محذوف/ در/ همان یک اتاق: گروه متممی، دو ترکیب وصفی: صفت اشاره(همان) + صفت شمارشی(یک) + متمم(اتاق) / زندگی خود را: گروه مفعولی: ترکیب اضافی/ متمرکز: مسند/ کرده بود: فعل ماضی بعید* درویشانه و قناعت و بخُل: تناسب/ خانه و خانواده و زندگی و اتاق :تناسب/ درویشانه: فقیرانه / بر سر هم: روی هم رفته/ تمکّن :توانگری، ثروت / بُخل : خساست /نکبت بار :شوم و بدبختی آور / عاری :فاقد، بدون.

قلمرو ادبی:

کهنسال بودن خانه :تشخیص و استعاره/ تمکّن و قناعت :تضاد

برای این خاله، من به منزلهٔ فرزند بودم. گاه به گاه به دیدارش می‌رفتم و کنار پنجره می‌نشستیم و او برای من قصّه می‌گفت. بر خلاف مادرم که خشک و کم سخن بود و از دایرهٔ مسائل روزمرّه و «مذهبیات» خارج نمی شد، وی از مباحث مختلف حرف می‌زد؛ از تاریخ، حدیث، گذشته ها و

t.me/DaneshSad

همچنین شعر؛ حتّی از آخرت و عوارض مرگ سخن می‌گفت، گفتارش با مقداری ظرافت و نَقل و داستان همراه بود . برای من قصّه‌های شیرینی می گفت که او و مادرم، هر دو،آنها را از مادربزرگشان به یاد داشتند. از این مادربزرگ (مادر پدر) زیاد حرف می‌زدند که عمر درازی کرده و سخنان جذّابی گفته بود. به او می‌گفتند: «مادرجون» ورد زبانشان بود: «مادرجون این طور گفت، مادرجون آن طور گفت»

قلمرو زبانی:

از دایرهٔ مسائل روزمرّه و «مذهبیات» خارج نمی شد: نهاد: او محذوف / از/ دایرهٔ مسائل روزمرّه: گروه متمم ، دو ترکیب اضافی {دایرهٔ مسائل، دایرهٔ مذهبیات} و یک ترکیب وصفی {مسایل روزمره}: متمم (دایره) + مضاف الیه (مسائل) + صفت مضاف الیه (روزمره)/ و: حرف عطف/ مذهبیات: معطوف به مضاف الیه/ خارج نمی شد: فعل مرکب ماضی استمراری

برای من قصّه‌های شیرینی می گفت که او و مادرم، هر دو،آنها را از مادربزرگشان به یاد داشتند

عبارت از دو جملهٔ هسته و وابسته ساخته شده است:

جملهٔ هسته: نهاد: او محذوف/ برای/ من: متمم/ قصه های شیرینی: گروه مفعولی، ترکیب وصفی/ می گفت: فعل ماضی استمراری / که: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابسته: نهاد: او/ و: حرف عطف/ مادرم: مادر(معطوف به نهاد)+ م (مضاف الیه) / هردو : گروه بدلی(ترکیب وصفی) /آن ها را: مفعول/ از/ مادربزرگشان: گروه متمم، ترکیب اضافی/ به / یاد: متمم/ داشتند: فعل ماضی ساده

به او می گفتند: «مادرجون»: نهاد: آن های محذوف/ به/ او: متمم/ می گفتند: فعل ماضی ساده/ مادرجون: مسند

ورد زبانشان بود: «مادرجون این طور گفت، مادرجون آن طور گفت»

عبارت از سه جملهٔ هسته و وابسته ساخته شده است:

جملهٔ هسته: نهاد: آن محذوف برمی گردد به جملات وابسته/ ورد زبان شان: گروه مسندی، دو ترکیب اضافی {ورد زبان، زبان شان}:ورد(مسند)+ زبان(مضاف الیه)+ شان(مضاف الیه برای مضاف الیه)/ بود: فعل اسنادی

جملهٔ وابستهٔ ۱ و ۲ : نهاد: مادرجون/ این طور و آن طور: گروه قیدی، ترکیب وصفی/ گفت: فعل ماضی ساده / مفعول: محذوف به قرینهٔ معنایی* قصّه و داستان: ترادف/ تاریخ و گذشته: ترادف./به منزلهٔ: مانند، / مذهبیات: موضوعات مذهبی/ عوارض: جمع عارضه، پیشامدها/ ظرافت: زیرکی، مهارت، زیبایی/ نَقل: روایت کردن، بیان/ جذّاب :گیرا/ ورد :دعا، ذکر

قلمرو ادبی:

خشک بودن :کنایه از جدّی بودن/ قصّه‌های شیرین :حس‌آمیزی

ورد زبان بودن :کنایه از دائماً از چیزی حرف زدن / آخرت و مرگ: مراعات نظیر/قصّه و نَقل و داستان :مراعات نظیر/ دایرهٔ مسائل :اضافهٔ تشبیهی/ دایرهٔ مذهبیات: اضافهٔ تشبیهی/ مادر جون :آرایهٔ تکرار.

نخستین بار از زبان خاله و گاهی هم مادرم بود که بعضی از قصّه های بسیار اصیل ایرانی را شنیدم و به عالم افسانه ها ـ که آن همه پررنگ و نگار و آن همه پرّان و نرم است ـ راه پیدا کردم .علاوه بر آن، خاله ام با ذوق لطیفی که داشت، مرا نخستین بار از طریق سعدی با شعر شاهکار آشنا نمود. او سواد چندانی نداشت؛ حتّی مانند چند زن دیگر در ده، خواندن را می‌دانست و نوشتن را نمی‌دانست. ولی

t.me/DaneshSad

درجهٔ فهم ادبی‌اش خیلی بیشتر از این حد بود. او نیز مانند دایی‌ام موجود «یک کتابی»بود؛ یعنی، علاوه بر قرآن و مفاتیح‌الجنان، فقط کلّیات سعدی را داشت. این سعدی همدم و شوهر و غمگسار او بود. من و او اگر زمستان بود، زیر کرسی و اگر فصول ملایم بود، همان گونه روی قالیچه می‌نشستیم، به رختخوابی که پشت سرمان جمع شده بود وحکم پشتی داشت،تکیه می‌دادیم و سعدی می‌خواندیم؛ گلستان، بوستان، گاهی قصاید. هنوز فهم من برای دریافت لطایف غزل کافی نبود و خاله‌ام نیز که طرفدار شعرهای اندرزی و تمثیلی بود، به آن علاقهٔ چندانی نشان نمی‌داد.

قلمرو زبانی:

نخستین بار از زبان خاله و گاهی هم مادرم بود که **بعضی از قصّه های بسیار اصیل ایرانی را شنیدم**

عبارت از دو جملهٔ هسته و وابسته ساخته شده است:

جملهٔ هسته: نهاد : آن محذوف برمی گردد به جملهٔ وابسته/ نخستین بار: گروه قیدی، ترکیب وصفی / از+ زبان خاله و مادرم : گروه متمم مسندی، چهار ترکیب اضافی {زبان خاله، زبان مادر، خاله ام، مادرم }: زبان(متمم مسندی)+ خاله(مضاف الیه)+ مادر(معطوف به مضاف الیه)+ م(مضاف الیه برای مضاف الیه)/ بود : فعل اسنادی / گاهی : قید/ هم: قید/که: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابسته : نهاد: من محذوف/ بعضی: مفعول/ از/ / قصّه های بسیار اصیل ایرانی:گروه متمم، دو ترکیب وصفی : متمم (قصه‌ها) + قید صفت(بسیار) + صفت(اصیل) + صفت (ایرانی، صفت نسبی) / می شنیدم: فعل ماضی استمراری

درجهٔ فهم ادبی‌اش خیلی بیشتر از این حد بود: درجهٔ فهم ادبی‌اش: گروه نهادی، دو ترکیب اضافی و یک ترکیب وصفی: نهاد(درجه) + مضاف الیه (فهم) + صفت مضاف الیه(ادبی، صفت نسبی) + مضاف الیه مضاف الیه(اش)/ خیلی: قید/ بیشتر: مسند/ از/ این حد: گروه مسندی، ترکیب وصفی/ بود: فعل اسنادی

او نیز مانند دایی‌ام موجود «یک کتابی»بود: او: نهاد/ نیز: قید/ مانند: حرف اضافه/ دایی ام: گروه متمم، ترکیب اضافی/ موجود یک کتابی: گروه مسندی، ترکیب وصفی: موجود(مسند)+ یک کتابی(صفت نسبی)/ بود: فعل اسنادی

این سعدی همدم و شوهر و غمگسار او بود: این سعدی: گروه نهادی، ترکیب وصفی/ همدم و شوهر و غمگسار او: گروه مسندی، سه ترکیب اضافی {همدم او، غمگسار او، شوهر او}: همدم(مسند)+ و(عطف)+ شوهر(معطوف به مسند)+ و(عطف)+ غمگسار(معطوف به مسند)+ او(مضاف الیه) / بود: فعل اسنادی *اصیل: نژاده/ شاهکار: کار بزرگ و شاخص/ پرّان: پرنده/ غمگسار: غمخوار/ لطایف: جمع لطیفه، نکته های دقیق / شعر تمثیلی: شعر نمادین و آمیخته به مَثَل و داستان

قلمرو ادبی:

عالَم افسانه ها: اضافهٔ تشبیهی/ افسانه‌های‌پرّان: تشخیص‌واستعاره / قصه های پررنگ و نگار و پرّان و نرم: حس-آمیزی و کنایه از خیال انگیز بودن/ افسانه های پررنگ :کنایه از زیبا / سعدی: مجاز از آثار سعدی / سعدی مانند همدم و شوهر و غمگسار :تشبیه/ آثار سعدی شوهر کسی باشند :تشخیص و استعاره/ ذوق لطیف: حس آمیزی/ موجود یک کتابی:کنایه از کسی که فقط قادر به خواندن یک کتاب است.

سعدی که انعطاف جادوگرانه ای دارد، آنقدر خود را خم می کرد که به حدّ فهم ناچیز کودکانهٔ من برسد. این شیخِ همیشه شاب، پیرترین و جوان ترین شاعر زبان فارسی، معلّم اوّل که هم هیبت یک آموزگار را دارد و هم مِهر یک پرستار، چشم عقاب و لطافت کبوتر، هیچ حُفره ای از حفره های

t.me/DaneshSad

زندگی ایرانی نیست که از جانب او شناخته نباشد. ... به هر حال، این همدم کودک و دستگیر پیر، از هفتصدسال پیش به این سو، مانند هوا در فضای فکری فارسی زبان ها جریان داشته است.

قلمرو زبانی:

سعدی که انعطاف جادوگرانه ای دارد، آنقدر خود را خم می کرد که به حدّ فهم ناچیز کودکانهٔ من برسد

عبارت ازسه جملهٔ هسته و وابسته ساخته شده است:

جملهٔ هسته: نهاد: سعدی/ که: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابستهٔ ۱: نهاد: او محذوف/ انعطاف جادوگرانه ای: گروه مفعولی، ترکیب وصفی

ادامهٔجملهٔ هسته: آن قدر: قید/ خود را: مفعول/ خم می کرد: فعل مرکب ماضی استمراری/ که: حرف ربط

جملهٔ وابستهٔ۲: نهاد: او محذوف / به /حدُ فهم ناچیز کودکانهٔ من: گروه متمم ، دو ترکیب اضافی {حد فهم، فهم من} و دو ترکیب وصفی {فهم ناچیز، فهم کودکانه} : متمم(حد) + مضاف الیه(فهم) +صفت مضاف الیه (ناچیز) + صفت مضاف الیه (کودکانه،صفت نسبی) + مضاف الیه مضاف الیه (من)/ برسد: فعل مضارع التزامی

این شیخ همیشه شاب، پیرترین و جوان ترین شاعر زبان فارسی، معلّم اوّل که هم هیبت یک آموزگار را دارد و هم مهر یک پرستار، چشم عقاب و لطافت کبوتر،

عبارت از پنج جملهٔ هسته و وابسته ساخته شده است:

جملهٔ هسته: این شیخِ همیشه شاب: گروه نهادی،دو ترکیب وصفی: صفت اشاره(این) + نهاد(شیخ) + قید برای صفت(همیشه) + صفت(شاب) /پیرترین و جوان ترین شاعر زبان فارسی: گروه بدل از نهاد،سه ترکیب وصفی و یک ترکیب اضافی: صفت عالی(پیرترین) + حرف عطف (و)+ معطوف به صفت عالی(جوان ترین) + بدل از نهاد(شاعر) + مضاف الیه(زبان) + صفت مضاف الیه(فارسی)/ معلم اول: گروه بدل از نهاد، ترکیب وصفی / (کسی است: مسند و فعل اسنادی محذوف به قرینهٔ معنایی / که: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابستهٔ ۱: نهاد: او محذوف/ هم: قید / هیبت یک آموزگار: گروه مفعولی، یک ترکیب اضافی و یک ترکیب وصفی: هیبت(مفعول)+ یک(صفت شمارشی برای مضاف الیه)+ آموزگار(مضاف الیه)/ دارد: فعل مضارع اخباری /و: حرف ربط همپایه ساز

جملهٔ وابستهٔ ۲: نهاد: او محذوف/ هم: قید / مهر یک پرستار: گروه مفعولی، یک ترکیب اضافی و یک ترکیب وصفی: مهر(مفعول)+ یک(صفت شمارشی برای مضاف الیه)+ پرستار(مضاف الیه)/ دارد: فعل مضارع اخباری

جملهٔ وابستهٔ ۳ : نهاد: او محذوف/ چشم عقاب : گروه مفعولی، ترکیب اضافی/ (دارد: به قرینهٔ لفظی محذوف) و: حرف ربط همپایه ساز

جملهٔ وابستهٔ ٤ : نهاد: او محذوف/ لطافت کبوتر : گروه مفعولی، ترکیب اضافی/ (دارد: به قرینهٔ لفظی محذوف)

هیچ حُفره ای از حفره های زندگی ایرانی نیست که از جانب او شناخته نباشد

عبارت از دو جملهٔ هسته و وابسته ساخته شده است:

جملهٔ هسته: هیچ حفره ای: گروه نهادی، ترکیب وصفی/ از/ حفره های زندگی ایرانی: گروه متمم ،یک ترکیب اضافی و یک ترکیب وصفی: متمم(حفره های) + مضاف الیه (زندگی) + صفت مضاف الیه(ایرانی)/ نیست: وجود ندارد، فعل غیراسنادی / که: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابسته: نهاد: آن محذوف برمی گردد به حفره/ از/ جانب او: گروه متمم، ترکیب اضافی/ شناخته: مسند/ نباشد: فعل اسنادی مضارع التزامی منفی

t.me/DaneshSad

این همدم کودک و دستگیر پیر، از هفتصدسال پیش به این سو، مانند هوا در فضای فکری فارسی زبان ها جریان داشته است: این همدم کودک و دستگیر پیر:گروه نهادی و معطوف به نهاد دو ترکیب وصفی {این همدم، این دستگیر} و دو ترکیب اضافی {همدم کودک ، دستگیر (انسان) پیر} : صفت اشاره (این) + نهاد(همدم) + مضاف الیه (کودک) + حرف عطف (و) + معطوف به نهاد(دستگیر، صفت فاعلی مرکب مرخم) + مضاف الیه(پیر «صفت جانشین اسم شده»)/ از/ هفتصد سال پیش: گروه متمم، دو ترکیب وصفی: هفتصد(صفت شمارشی)+ سال(متمم)+ پیش(صفت)/ به/ این سو: گروه متمم ، ترکیب وصفی/ مانند: حرف اضافه/ هوا: متمم/ در/ فضای فکری فارسی زبان ها: گروه متمم ، یک ترکیب وصفی و یک ترکیب اضافی: متمم(فضا) + صفت(فکری، صفت نسبی) + مضاف الیه (فارسی زبان ها) / جریان: مفعول/ داشته است: فعل ماضی نقلی

*شیخ و شاب ـ پیر و جوان ـ کودک و پیر ـ عقاب و کبوتر: تضاد و تناسب / انعطاف: نرمش، دارای قابلیت خمیدگی/ادراک:دریافتن / جادوگرانه: سحرآمیز/ شیخ: پیر، بزرگ / شاب: بُرنا، جوان / هیبت: شکوه، عظمت / حُفره: سوراخ، گودال.

قلمرو ادبی:

سعدی: مجاز از شعر سعدی / سعدی خود را خم می کرد :کنایه از قابل فهم بودن کلام سعدی

سخن سعدی مانند هوا :تشبیه/ شیخ همیشه شاب: پارادوکس

پیرترین و جوان ترین شاعر زبان فارسی :کنایه از سعدی و متناقض نما (پارادوکس)

چشم عقاب داشتن : تشبیه و کنایه از تیزبینی و دقّت / لطافت کبوتر داشتن : تشبیه و کنایه از نرم و روان بودن

داشتن هیبت آموزگار و مهر پرستار :متناقض نما / این همدم کودک و دستگیر پیر: استعاره از سعدی/ دستگیر: کنایه از یار و یاور/ حفره های زندگی :اضافهٔ استعاری. و استعاره از پیچ و خم های زندگی

من در آن اتاق کوچک و تاریک با او آشنا شدم؛ نظیر همان حجره هایی که خود سعدی در آنها نشسته و شعرهایش را گفته بود. خاله ام می خواند و در حدّ ادراک خود معنی می کرد، قصّه ها را ساده می نمود. این تنها، خصوصیت سعدی است که سخنش به سخن همه شبیه باشد و به هیچ کس شبیه نباشد. در زبان فارسی، احدی نتوانسته است مانند او حرف بزند ودر عین حال، نظیر حرف زدن او را هر روز در هر کوچه و بازار می شنویم.

قلمرو زبانی:

در حدّ ادراک خود معنی می کرد: او: نهاد محذوف/ در/ حدّ ادراک خود: گروه متمم، دو ترکیب اضافی: متمم(حد) + مضاف الیه(ادراک) + مضاف الیه مضاف الیه (خود) /معنی: مفعول/ می کرد: فعل ماضی استمراری

این تنها، خصوصیت سعدی است که سخنش به سخن همه شبیه باشد و به هیچ کس شبیه نباشد

عبارت از سه جملهٔ هسته و وابسته ساخته شده است:

جملهٔ هسته: این: نهاد/ تنها: قید/ خصوصیت سعدی: گروه مسندی، ترکیب اضافی/ است: فعل اسنادی/ که: ربط

جملهٔ وابستهٔ ۱: سخنش: گروه نهادی، ترکیب اضافی / به/ سخن همه: گروه متمم، ترکیب اضافی:سخن(متمم)+ همه(مضاف الیه)/ شبیه: مسند/ باشد: می باشد، فعل اسنادی، مضارع اخباری/ و: حرف ربط همپایه ساز

جملهٔ وابستهٔ۲: نهاد:آن محذوف برمی گردد به سخنش / به/ هیچ کس: گروه متمم، ترکیب وصفی : هیچ(صفت مبهم)+ کس(متمم)/ شبیه: مسند/ نباشد: نمی باشد، فعل اسنادی، مضارع اخباری

t.me/DaneshSad

هر کوچه و بازار: گروه متمم ، دو ترکیب وصفی *او: منظور سعدی و شعر سعدی / حجره :اتاق، خانه / نظیر : مانند، مثل / ادراک :فهم / احدی: هیچکس.

قلمرو ادبی:

سخنش به سخن همه شبیه باشد و به هیچکس شبیه نباشد ـ احدی نتوانسته مانند او حرف بزند و در عین حال، نظیر حرف زدن او را هر روز می شنویم :متناقض نما / به هیچکس شبیه نباشد: مجاز از سخنش شبیه نباشد.

آن کلّیات سعدی که خالهام داشت، شامل تصویرهایی هم بود؛ چاپ سنگی با تصویرهای ناشیانه ولی گویا و زنده، و من چون این حکایت ها را می شنیدم و می‌خواندم و عکسها را می دیدم، لبریز می شدم .سراچهٔ ذهنم آماس می کرد. بیشتر برفوران تخیّل راه می رفتم تا بر روی دو پا. پس از خواندن سعدی، وقتی از خانهٔ خالهام به خانهٔ خودمان بازمی گشتم، قوز می کردم و از فرط هیجان «لُکّه» می‌دویدم. کسانی که توی کوچه مرا این گونه می دیدند، شاید کمی «خل» میپنداشتند.

قلمرو زبانی:

کسانی که توی کوچه مرا این گونه می دیدند، شاید کمی «خل» میپنداشتند.:

عبارت از دو جملهٔ هسته و وابسته ساخته شده است:

جملهٔ هسته: کسانی: نهاد/ که: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابسته: نهاد: آن های محذوف/ توی: در، حرف اضافه/ کوچه: متمم/ مرا: مفعول/ این گونه: گروه قیدی، ترکیب وصفی/ می دیدند: فعل ماضی استمراری

ادامهٔ جملهٔ هسته: شاید: قید/ کمی: قید / «خل» : مسند/ می پنداشتند: : فعل ماضی استمراری (مفعول مرا محذوف به قرینهٔ لفظی *سراچه: سرای کوچک، ونـدی/ ناشیانه :از روی بی‌تجربگی، ونـدی/ سراچه :خانهٔ کوچک /آماس :وَرَم، تورَم؛ آماس کردن: متورّم شدن / فوران :جوشیدن یا جهیدن آب از چشمه/ قوز می کردم : به شدّت پشتم را خم میکردم/ فرط :بسیاری/ لُکّه دویدن :حرکتی میان راه رفتن و دویدن/ خل: دیوانه/ پالیز: باغ.

قلمرو ادبی:

لبریز می‌شدم: استعاره مکنیه و کنایه از به وجد درآمدن و لذت بردن

سراچهٔ ذهنم آماس می کرد: کنایه از اینکه معلوماتم زیاد میشد/ سراچهٔ ذهن: اضافهٔ تشبیهی

فوران تخیّل: اضافهٔ استعاری(تخیل مانند آتش فشانی فوران می کرد)

برفوران تخیل راه رفتن: کنایه از در عالم خیال به سربردن / قوز کردن و لُکّه دویدن :کنایه از عدم تعادل

گویا و زنده بودن تصاویر: تشخیص و استعاره / سعدی: مجاز از شعر سعدی.

خالهام نیز خوشوقت بود که من نسبت به کلام سعدی علاقه نشان می دادم؛ بنابراین با حوصله مرا همراهی می‌کرد. هر دو چنان بودیم که گویی در پالیز سعدی می‌چریدیم؛ از بوته‌ای به بوته‌ای و از شاخی به شاخی. معنی کلماتی را که نمی‌فهمیدیم، از آنها می گذشتیم. نه کتاب لغتی داشتیم و نه کسی بود که از او بتوانیم بپرسیم. خوشبختانه دامنهٔ کلام و معنی به قدر کافی وسعت داشت که ندانستن مقداری لغت، مانع از برخورداری ما نگردد. اگر یک بیت را نمی فهمیدیم، از بیت دیگر مفهومش را درمی یافتیم؛ آزادترین گشت و گذار بود.

از همانجا بود که خواندن گلستان مرا به سوی تقلید از سبک مسجّع سوق داد که بعد، وقتی در دبستان انشا می نوشتم، آن را به کار می بردم.

t.me/DaneshSad

قلمرو زبانی:

خوشبختانه دامنهٔ کلام و معنی به قدرکافی وسعت داشت که ندانستن مقداری لغت مانع از برخورداری ما نگردد

عبارت از دو جملهٔ هسته و وابسته ساخته شده است:

جملهٔ هسته: خوشبختانه: قید/ دامنهٔ کلام و معنی: گروه نهادی، دو ترکیب اضافی: نهاد(دامنه) + مضاف الیه(کلام) + حرف عطف (و) + معطوف به مضاف الیه(معنی)/ به / قدر کافی: گروه متمم، ترکیب وصفی/ وسعت: مفعول/ داشت : فعل ماضی ساده / که: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابسته: ندانستن مقداری لغت: ندانستن یک مقدار لغت : گروه نهادی، یک ترکیب وصفی و یک ترکیب اضافی:ندانستن(نهاد)+ یک(صفت شمارشی)+ مقدار(ممیز)+ لغت(مضاف الیه)/ مانع: مسند/ از/ برخورداری ما: گروه متمم، ترکیب اضافی/ نگردد: فعل منفی مضارع التزامی

آزادترین گشت و گذار بود: نهاد: آن محذوف/ آزادترین گشت و گذار: گروه مسندی، یک ترکیب وصفی: صفت عالی(آزادترین) + مسند(گشت و گذار، واو میانوند)/ بود: فعل اسنادی*دامنه: گستره/ خوشوقت : خوشبخت / پالیز :باغ، جالیز / مسجّع :سخنی که دارای سجع باشد، آهنگین/ سوق داد :هدایت کرد.

قلمرو ادبی:

پالیز سعدی: استعاره از آثار سعدی/ بوته: آرایهٔ تکرار و استعاره از حکایت و شعر

شاخ: آرایهٔ تکرار و استعاره از جمله و بیت/ پالیز و بوته و شاخ: مراعات نظیر / لغت و کلام و معنی و کلمات : مراعات نظیر / چریدن :کنایه از بهره بردن.

از لحاظ آشنایی با ادبیات، سعدی برای من به منزلهٔ شیر «آغوز» بود برای طفل که پایهٔ عضله و استخوان بندی او را می نهد. ذوق ادبی من از همان آغاز با آشنایی با این آثار، پُر توقّع شد و خود را بر سکّوی بلندی قرارداد. از آنجا که مربّیِ کارآزموده‌ای نداشتم، در همین کورمال کورمالِ ادبی آغاز به راه رفتن کردم. بعدها اگر به خود جرئت دادم که چیزهایی بنویسم، از همین آموختن سرِخود و رهنوردیِ تنهاوش بود که:

قلمرو زبانی:

از لحاظ آشنایی با ادبیات، سعدی برای من به منزلهٔ شیر «آغوز» بود برای طفل که پایهٔ عضله و استخوان بندی او را می نهد

عبارت از دو جملهٔ هسته و وابسته ساخته شده است:

جملهٔ هسته: از/ لحاظ آشنایی: گروه متمم، ترکیب آضافی/ با/ ادبیات: متمم/ سعدی: نهاد/ برای/ من: متمم/ به منزلهٔ : حرف اضافه+ شیرآغوز: گروه متمم مسندی ، ترکیب اضافی/ بود: فعل اسنادی / برای/ طفل: متمم/ که:

جملهٔ وابسته: نهاد: آن محذوف/ پایهٔ عضله و استخوان بندی او: گروه مفعولی، چهار ترکیب اضافی: مفعول(پایه) + مضاف الیه (عضله) + حرف عطف(و) + معطوف به مضاف الیه(استخوان بندی)+ مضاف الیه مضاف الیه(او)/ می نهد: فعل مضارع اخباری

بعدها اگر به خود جرئت دادم که چیزهایی بنویسم از همین آموختن سرخود و رهنوردیِ تنهاوش بود

عبارت از سه جملهٔ هسته و وابسته ساخته شده است: اگر: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابسته: نهاد: من محذوف/ بعدها: قید / به/ خود: متمم/ جرات: مفعول/ دادم: فعل ماضی ساده / که: ربط

جملهٔوابستهٔ وابسته: نهاد: من محذوف/ چیزهایی: مفعول/ بنویسم: فعل مضارع التزامی

t.me/DaneshSad

جملهٔ هسته: نهاد: آن محذوف / از+ همین آموختن سرِخود و رهنوردیِ تنهاوش: گروه متمم مسندی، چهار ترکیب وصفی: صفت اشاره (همین) + متمم مسندی(آموختن) + صفت (سرِخود) + حرف عطف(و) + معطوف به متمم مسندی (رهنوردی) + صفت (تنهاوش)/ بود: فعل اسنادی

به حرص ار شربتی خوردم مگیر از من که بد کردم بیابان بود و تابستان و آب سرد و استسقا

قلمرو زبانی:

بیت از هفت جمله با جملات هسته و وابسته آمده است با توجه به کنکور ۱۴۰۰ خارج از کشورادبیات عمومی کلیهٔ رشته ها که در مصراع دوم حروف«و» را با توجه به معنای افعال حرف ربط همپایه ساز گرفته است :

ار: مخفف اگر، حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابستهٔ ۱: نهاد: من محذوف /به / حرص: متمم / مفعول: شربتی/ خوردم: فعل ماضی ساده

جملهٔ هسته: نهاد: تو محذوف/ مگیر: فعل نهی/ از/ من: متمم/ که: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابستهٔ ۲: نهاد: من محذوف/ بد: مفعول/ کردم: فعل ماضی ساده/ که : زیرا که حرف ربط محذوف

جملهٔ وابستهٔ ۳: نهاد: آن محذوف برمیگردد به مکان / بیابان، مسند/ بود: فعل اسنادی و: حرف ربط همپایه ساز

جملهٔ وابستهٔ ٤: نهاد: آن محذوف برمیگردد به زمان / تابستان: مسند/ بود: فعل اسنادی محذوف

و: حرف ربط همپایه ساز

جملهٔ وابستهٔ ٥: آب سرد: گروه نهاد، ترکیب وصفی/ (بود) غیراسنادی به قرینهٔ لفظی محذوف/و: حرف ربط

جملهٔ وابستهٔ ٦: استسقا: نهاد/ فعل بود غیراسنادی به قرینهٔ لفظی محذوف

*به منزلهٔ :مانند، در حکمِ/ آغوز :اوّلین شیری که یک ماده به نوزادش می دهد و سرشار از موادّ مقوّی است / عضله :ماهیچه/ پُر توقّع :پُر ادّعا، بسیارخواه/ کورمال کورمال :با احتیاط راه رفتن / سرِ خود :رها، آزاد / رهنوردیِ تنهاوش :پیمودن منحصر به فرد راه/ به حرص :از روی طمع / ار: مخفّف اگر / مگیر: بازخواست نکن / استسقا: نام مرضی که بیمار، آب بسیار خواهد./ شربت و آب سرد و استسقا:تناسب

قلمرو ادبی:

سعدی: مجاز از آثار سعدی/ ذوق ادبی پُر توقّع شود:تشخیص و استعاره

تشبیه مرکب: از لحاظ آشنایی با ادبیات، سعدی برای من به منزلهٔ شیرآغوز بود برای طفل وجه شبه : کنایه از محکم کردن پایه/ بد و بود: جناس ناقص افزایشی/ واج‌آرایی: «س»

کارآزموده:کنایه از باتجربه/ خوردن شربت:کنایه از خطا و اشتباه/ مصراع دوم:کنایه از اضطرار

قلمرو فکری:

اگر از روی حرص و طمع، خطا و اشتباهی از من سر زد، مرا بازخواست نکن؛ زیرا من مانند آدم بسیار تشنه‌ای هستم که در فصل تابستان در بیابانی گرم قرار گرفته باشد و آب سردی در مقابلش باشد، ناچار از آن آب می خورد.

مفهوم: دکتر اسلامی ندوشن با فروتنی و تواضع، خطاهای خودش را در پیروی از سبک سعدی می پذیرد و این جسارت و گستاخی را همانند بیت پایانی درس، نتیجهٔ حرص و طمع می داند تا این کار خود را توجیه کند.

t.me/DaneshSad

کارگاه متن‌پژوهی

قلمرو زبانی

۱- جدول زیر را مانند نمونه کامل کنید:

مفاتیح (کلیدها) مستقر (ساکن، استقرار یافته) متمکّن (دارا، ثروتمند)

۲- از متن درس، چهار ترکیب وصفی که اهمّیّت املایی دارند، بیابید و بنویسید .

قصهٔ اصیل، انعطاف جادوگرانه، بحران های عصبی، منبع بی شائبه

۳- نمونه ای از کاربرد نقش تبعی «بدل» در متن درس مشخص کنید.

معلم اول / پیرترین و جوان ترین شاعر زبان فارسی

٤- در بند دوم درس، در کدام جمله ها«مفعول» دیده می شود؟ «نهاد» این جمله ها را مشخص کنید.

مفعول: خوب وبد / نهاد: او (خاله) / پیشامد ناگوار را فاجعه ای بینگارد: مفعول: پیشامد ناگوار /نهاد: او (خاله)

قلمرو ادبی

۱-کدام عبارت متن، به ویژگی سهلِ ممتنع بودنِ سبک سعدی اشاره دارد؟

این تنها خصوصیت سعدی نیست که سخنش به همه شبیه باشد و به هیچ کس شبیه نباشد

۲- آرایهٔ متناقض نما را در دو سرودهٔ « قیصر امین پور » بیابید.

کنار نام تو لنگر گرفت کشتی عشق بیا که یاد تو آرامشی است طوفانی

قلمرو زبانی:

بیت از سه جمله با جملات هسته و وابسته آمده است:

جملهٔ ساده: کنار نام تو: گروه قیدی، دو ترکیب اضافی: قید(کنار) + مضاف الیه (نام) + مضاف الیه مضاف الیه(تو) / لنگر گرفت: فعل مرکب/ کشتی عشق: گروه نهادی، ترکیب اضافی

جملهٔ هسته: نهاد: تو محذوف/ بیا: فعل امر / که: حرف ربط وابسته ساز

جملهٔ وابسته: یادتو: گروه نهادی، ترکیب اضافی/ آرامشی طوفانی: گروه مسندی، ترکیب وصفی: مسند(آرامشی) + صفت(طوفانی) است: فعل اسنادی

قلمرو ادبی:

کنار: ایهام دارد: ۱) نزد ۲) ساحل / کنار نام: (ساحل نام): اضافهٔ تشبیهی / لنگر گرفتن: کنایه از ساکن شدن

کشتی عشق: اضافهٔ تشبیهی/ آرامشی طوفانی: تناقض، آرامش طوفانی نمی شود/ کشتی، کنار، لنگر طوفان: مراعات النظیر

قلمرو فکری:

عشق همانند کشتی است که در ساحل اسم تو و در نزد اسم تو ساکن شده است ظهور کن که یاد تو آرامشی است که طوفان به پا می کند.

t.me/DaneshSad

بارها از تو گفته ام / بارها از تو / ای حقیقی ترین مجاز، ای عشق / ای همه استعاره ها از تو

قلمرو زبانی:

بیت از پنج جمله با جملات ساده و هسته و وابسته ساخته شده است:

جملهٔ سادهٔ اول: بارها: قید/ نهاد: من محذوف / از/ تو : متمم / گفته ام: فعل ماضی نقلی / بارها: نقش تبعی تکرار از قید/ از تو: نقش تبعی تکرار از متمم

جملهٔ سادهٔ دوم: ای حقیقی ترین مجاز: حرف ندا + گروه منادایی، ترکیب وصفی: حقیقی ترین (صفت عالی) + مجاز/ فعل به قرینهٔ معنوی محذوف

جملهٔ سادهٔ سوم: ای عشق: حرف ندا + منادا / فعل به قرینهٔ معنوی محذوف

جملهٔ هسته: ای: حرف ندا / کسی : منادای محذوف/ فعل به قرینهٔ معنوی محذوف که : حرف ربط محذوف

جملهٔ وابسته: همه استعاره ها: گروه نهادی ، ترکیب وصفی / از تو : جرف اضافه + متمم مسندی/ است: فعل اسنادی محذوف به قرینهٔ معنایی

قلمرو ادبی:

تشخیص: در خطاب قراردادن عشق

پارادوکس : حقیقی ترین مجاز: حقیقی، مجازی نمی شود ومجاز یعنی آن چه غیر واقعی است

قلمرو فکری

۱- نویسنده برای قصّه های ایرانی چه ویژگی هایی را بر می شمارد؟

پر رنگ و نگار، پرّان و نرم .

۲- معنی و مفهوم جمله های زیر را بنویسید.

الف) سراچهٔ ذهنم آماس می کرد. معلوماتم زیاد می شد.

ب) از فرط هیجان لکّه می دویدم. بسیار ذوق زده می شدم

۳- درک و دریافت خود را از عبارت زیر بنویسید.

هر عصب و فکر به منبع بی شائبهٔ ایمان وصل بود که خوب و بد را به عنوان مشیّت الهی می پذیرفت.

انسانی مؤمن و معتقد بود و پذیرفته بود که تمام وقایع از خوب تا بد، همه به خواست پروردگار اتفاق می افتد.و همین اعتقاد، به او آرامش می داد.

۴- دربارهٔ ارتباط بیت پایانی و متن درس توضیح دهید.

دکتر اسلامی ندوشن، با فروتنی خطاهای خودش را در پیروی از سبک سعدی می پذیرد و این جسارت و گستاخی را همانند شعر پایانی درس نتیجهٔ حرص و طمع می داند.

t.me/DaneshSad



روان‌خوانی
میثاق دوستی

سه روز به اوّل فروردین مانده بود. روز قبل از آن، آخرین قسمتِ دروس ما امتحان شده و از این کار پرزحمت که برای شاگرد مدرسهٔ متعصّب و شرافتمند بالاترین مشکلات است، رهایی یافته بودیم و همه به قدر توانایی و هوش خویش، تحصیلِ موفّقیت نموده بودیم.
کم‌حافظه‌ترینِ شاگردان، بیش از بیست روز، اوقات خویش را صرف حاضرکردن دروس کرده بود و حتّی من که به هوش و حافظهٔ خویش اطمینان داشتم، مرور قطعات ادبی به زبان فرانسه را فراموش نکرده بودم و بدین جهت هر کس از کار خویش راضی و مسرور، می خواستیم روزی را که در پی امتحانات بود، به تفریح و شادی به سر بریم. بارانی بهاری، از آنهایی که ایجاد سیل می کند، شب پیشین برای شست وشوی صحرا و بوستان چابکدستی کرده، راه باغ را رُفته و گونهٔ گل های بنفشه را دُرافشان ساخته بود. از پشت کوه و از گریبان افق طلایی، آفتابِ طراوت بخش بهاری، به روی ما که از سحرگاهان گرد آمده بودیم، تبسّم می‌کرد؛ گفتی جشن جوانی ما را تبریک می گفت.

قلمرو زبانی:

آخرین قسمتِ دروس ما: گروه نهادی،یک ترکیب وصفی و دو ترکیب اضافی: صفت (آخرین) + نهاد(قسمت) + مضاف الیه(دروس) + مضاف الیه مضاف الیه(ما)

شاگرد مدرسهٔ متعصّب و شرافتمند: گروه متمم، دو ترکیب وصفی: متمم(شاگرد مدرسه) + صفت(متعصب) + حرف عطف(و) + معطوف به صفت(شرافتمند)

قدر توانایی و هوش خویش: گروه متمم ، چهارترکیب اضافی: متمم(قدر) + مضاف الیه (توانایی) + حرف عطف(و) + معطوف به مضاف الیه(هوش) + مضاف الیه مضاف الیه (خویش)

گونهٔ گل های بنفشه را دُرافشان ساخته بود: نهاد: آن محذوف برمی گردد به باران بهاری/ گونهٔ گل های بنفشه: گروه مفعولی، دو ترکیب اضافی: گونه(مفعول) + گلها(مضاف الیه) + مضاف الیه مضاف الیه(بنفشه)/ درافشان: مسند/ ساخته بود: فعل ماضی بعید

گریبان افق طلایی: گروه متممی: یک ترکیب اضافی و یک ترکیب وصفی: متمم(گریبان) + مضاف الیه(افق) + صفت مضاف الیه(طلایی، صفت نسبی)

آفتابِ طراوت بخش بهاری: گروه نهادی: دو ترکیب وصفی:آفتاب: نهاد+ طراوت بخش: صفت فاعلی مرکب مرخم+ بهاری: صفت نسبی

*متعصّب: غیرتمند/ شرافتمند:نجیب/ صرف کردن: گذراندن/ تحصیل: به دست آوردن، کسب کردن/ بدین جهت: به این خاطر/ مسرور: شادمان، خشنود/ دُرافشان: درخشان/ چابک دستی: مهارت، زرنگی/ درافشان:صفت فاعلی مرکب مرخم/ گریبان: یقه

t.me/DaneshSad

قلمرو ادبی:

درّ: استعاره از قطرات باران/ چابکدستی باران بهاری: تشخیص و استعاره / گونهٔ گلهای بنفشه: تشخیص و استعاره/ گریبان افق طلایی: تشخیص و استعاره/ تبسّم کردن و تبریک گفتن آفتاب بهاری: تشخیص و استعاره و کنایه از تابش خورشید/ به سر بردن: کنایه از گذراندن/ باران و بهار و سیل: مراعات نظیر /صحرا و بوستان و باغ و گل و بنفشه و کوه: مراعات نظیر /تبسّم و جشن: مراعات نظیر

آسمان می خندید؛ گلها از طراوت درونی خویش، سرمست و چلچله ها گرداگرد درختان بزرگ، که از شکوفه، سفید بودند، می رقصیدند. گنجشک زرد، روی شاخه علفی خودرو نشسته، پرهای شبنم‌دار خویش را تکان داده، پیش آفتاب، نیاز آورده، در آن بامداد فرخنده، جفت خویش را می خواند . پسری روستایی نَمَد کوچک خویش را به دوش انداخته، چوبدستیِ بلند بر دوش، گلّهٔ گوسفند را به دامنهٔ کوه، هدایت می کرد. دست های حنابستهٔ او نشان می داد که او نیز برای رسیدن عید طبیعت، تشریفاتی فراهم آورده است. پسرک، آوازخوانان از پهلوی ما گذشت، نگاهی به ما کرده، لبخندی زد؛ پنداشتی با زبانِ بی‌زبانی می خواهد به ما، که مانند خودش از رسیدن بهار سرمستیم، عرض تبریک و تهنیت کند. رفیقی خوش‌خُلق و بذله‌گو که عندلیبِ انجمن اُنس ما محسوب می شد، از خندهٔ پسرک، شادمان، او را صدا زد و به او گفت: «پسرجان، اسمت چیست؟»

قلمرو زبانی:

روی شاخه علفی خودرو: گروه قیدی، دو ترکیب اضافی و یک ترکیب وصفی: قید(روی) + مضاف الیه(شاخه) + مضاف الیه مضاف الیه(علفی) + صفت مضاف الیه(خودرو)

عندلیبِ انجمن اُنس ما: گروه مسندی، سه ترکیب اضافی: مسند(عندلیب) + مضاف الیه (انجمن) + مضاف الیه مضاف الیه (انس) + مضاف الیه مضاف الیه (ما) / محسوب می شد: فعل مجهول ماضی استمراری

*خودرو: خودرونده / سرمست: سرخوش، شادمان/ چلچله :پرستو/ فرخنده :مبارک، خجسته/نَمَد :پارچه کلفت که از کوبیدن و مالیدن پشم یا کُرک به دست می آید و از آن به عنوان فرش استفاده می کنند یا کلاه و بالاپوش می سازند / تهنیت :شادباش گفتن، تبریک گفتن، تبریک/ خوش خلق :خوش برخورد، / بذله گو : شوخ، لطیفه پرداز / عندلیب :بلبل، هزاردستان / انجمن :مجلس / اُنس :الفت گرفتن، خوگرفتن/پنداشتی: گویا(قید) جفت خویش را می خواند: طلب می کرد، می خواست

قلمرو ادبی:

خندیدن آسمان: تشخیص و استعاره /سرمستی گلها: تشخیص و استعاره /رقصیدن چلچله ها: تشخیص و استعاره نیاز آوردن گنجشک پیش آفتاب :تشخیص و استعاره/ رفیق مانند عندلیب :تشبیه و کنایه از خوش سخن بودن زبانِ بی‌زبانی: پارادوکس و کنایه از سکوت با معنا

فرزند صحرا که هیچ وقت با ساکنین شهر مکالمه نکرده بود، دست و پای خویش را گُم کرد، امّا فوراً خود را جمع کرده و در چشم های درشتش فروغی پیدا شد؛ گفتی جمله‌ای که پدرش در این موقع ادا می کرده است، به خاطرش آمده و از این رو مسرّتی یافته است؛ پس جواب داد: «نوکر شما، حسین»دیگری پرسید: «برای عید، چه تهیه کرده ای؟»پسرک در جواب خنده ای زد و گفت:« پدرم یک جفت گیوه برایم خریده و دیروز که از شهر آمده بود، کلاهی برایم آورد که هنوز با لفاف کاغذی در گوشهٔ اتاق گذاشته است و قبای سبز، هنوز تمام نشده و مادرم میگوید که تا فردا صبح حاضر خواهد شد.»در این بین، من متأثّرتر از همه پیشنهاد کردم از شیرینی هایی که همراه داشتیم،

t.me/DaneshSad

سهمی به کودک دهقان بدهیم و کامش را شیرین کنیم و چنین کردیم.

قلمرو زبانی:

نوکر شما، حسین: نهاد: من محذوف/ نوکر شما: گروه مسندی، ترکیب اضافی/ حسین: بدل از مسند/ هستم: فعل اسنادی به قرینهٔ معنوی محذوف

یک جفت گیوه: گروه مفعولی: با یک ترکیب وصفی: صفت شمارشی(یک) + ممیز(جفت) + مفعول(گیوه)/

*اداکردن جمله: سخن گفتن/ تواضع: فروتنی/ مکالمه :گفت وگو / گفتی :انگار، مثل اینکه / ادا کردن :به جا آوردن / مسرّت :شادی، خوشی / گیوه :نوعی کفش با رویه ای دستبافت/ لفاف :پارچه و کاغذی که بر چیزی پیچند/ قبا :لباس، جامه / متأثّر :اندوهگین/ کام :دهان، سقف دهان

قلمرو ادبی:

دست و پا گم کردن:کنایه از هول شدن و دستپاچگی/ جمع کردن خود:کنایه از آرامش یافتن وتمرکز

شیرین کردن کام:کنایه از شادکردن / کام : مجازاز دهان

کودک با ادب و تواضعی عجیب آن ها را گرفت و همین که دید گوسفندها خیلی دور شده اند و باید برود، دست در جیب کرده، مُشتی کشمش بیرون آورد و به رفقا داد.با این هدیه، کلمهٔ پوزش و تقاضا همراه نبود، تنها مژه های سیاه و بلند، یک جفت چشمِ درشتِ به زیر افکنده را پوشیده بود و معلوم می کرد که حسین از ناچیزیِ هدیهٔ خویش شرمسار است.در باغ، زیر یک درخت تنومند سیب، پس از چند ساعت، بازی و سبکسری به استراحت نشستیم و از هر دری سخنی در میان آوردیم. آرزوهای شاگردان جوان که تازه می‌خواستند از مدرسه بیرون آیند، گوناگون بود و هر یک آرمانی داشتند که برای سایرین با نهایت صراحت و سادگی بیان می کردند و از آنها مشورت می‌خواستند.

جوانترین همه که قیافه ای گشاده و چشم هایی درشت داشت، امّا هنوز طفل و نارسیده، می خواست در اداره ای که پدرش مستخدم بود، داخل شود و برای ادای این نقشه، مقدّماتی حاضر می کرد. من از همه خیال پرست تر، می خواستم آزاد و بی خیال، وقت خود را به شعر و شاعری صرف کنم و با نان اندک بسازم و در پی شهرت ادبی بروم. در آن روزها تازه بیت های بی معنی می ساختم که وسیلهٔ خندهٔ رفقا بود.

قلمرو زبانی:

تنها مژه های سیاه و بلند، یک جفت چشمِ درشتِ به زیر افکنده را پوشیده بود: تنها(قید) / مژه های سیاه و بلند: گروه نهادی: دو ترکیب وصفی/ ؤ: گروه مفعولی: سه ترکیب وصفی و یک وابستهٔ وابسته(ممیز): یک(صفت شمارشی) + جفت(ممیز) + درشت(صفت) + به زیرافکنده(صفت مفعولی) / پوشیده بود: پوشانده بود(فعل ماضی بعید)

زیر یک درخت تنومند سیب: گروه قیدی:دو ترکیب وصفی و دو ترکیب اضافی: قید(زیر) + صفت شمارشی برای مضاف الیه(یک) + مضاف الیه(درخت) + صفت مضاف الیه(تنومند) + مضاف الیه مضاف الیه(سیب)

آرزوهای شاگردان جوان: گروه نهادی، یک ترکیب وصفی و یک ترکیب اضافی: نهاد(آرزوها) + مضاف الیه(شاگردان) + صفت مضاف الیه (جوان) *تواضع: فروتنی، افتادگی / رفقا :جمع رفیق، دوستان/ پوزش : عذرخواهی / تقاضا :خواهش/ معلوم می کرد :نشان می داد / شرمسار: خجالت زده / سبکسری :سهل انگاری و بی مسئولیتی/ ، در اینجا بازیگوشی بچگانه/ صراحت :روشنی، آشکاری/ / با نهایت صراحت: در کمال روراستی

t.me/DaneshSad

و رک بودن/ خیال پرست: خیال باف(صفت فاعلی مرکب مرخم) / داخل شود :وارد شود.

قلمرو ادبی:

ادب و تواضع: مراعات نظیر / مژگان و چشم :مراعات نظیر/ سیاهی و بلندی مژگان و درشتی چشم و گشادگی قیافه :کنایه از زیبایی/ به زیر افکنده :کنایه از شرمنده/ سرفرودنیاوردن: کنایه از نپذیرفتن/ سبکسری :کنایه از فرومایگی و حماقت؛ در اینجا بازی و شوخی/ بیرون آمدن از مدرسه :کنایه از فارغ التحصیل شدن/ داخل شدن در جایی: کنایه از مشغول به کاری شدن/ طفل و نارسیده :کنایه از کودک و خردسال/ ساختن بیت: کنایه از سرودن/ مشتی: مجاز از اندکی/ نان: مجاز از روزی و درآمد

این آرزو تا مدّتی موضوع شوخی دوستان گردید و هر یک شروع به لطیفه پرانی کردند .یکی می گفت درست است که تو خیلی باهوش و صاحب ذوق و قریحه هستی و البتّه ادبیات نیز وسیلهٔ شهرت است، ولی این شهرت، زندگی مادّی انسان را تأمین نمی‌کند.دومی شوخ تر می گفت: «بسیار خوب است و سلیقهٔ تو را می پسندم و روزی که شاه شدم، تو را ملک الشّعرا خواهم کرد.»سومی گفت: «آقای شاعر، لطفاً در همین مجلس، بالبداهه از امیر معزّی تقلید کرده، شعری در مدح گیوهٔ من بگویید، بدانم قوّت طبع شما تا چه پایه است؟»من از این کنایه ها در عذاب، هنرمندی کرده، گفتم: «گفت وگو دربارهٔ مرا برای آخر بگذارید. به نقد باید آرزوهای دیگران را شنفت.»

عزیزترینِ رفقای من که حُسن سیرت را با صَباحت توأم داشت، لبخندی زده، گفت: «من می‌خواهم با مایهٔ اندک، بازرگانی را پیش گیرم امّا بدان شرط که رفقا هر وقت می‌خواهند خریداری کنند، از تجارتخانهٔ من باشد.» بالجمله، هرکس آرمان خویش را بیان داشت و در باب آن هاصحبت کردیم تا نوبت به سالخورده ترینِ رفقا رسید.او تجربه آموخته تر گفت:

قلمرو زبانی:

موضوع شوخی دوستان:گروه مسندی، دو ترکیب اضافی: مسند(موضوع) + مضاف الیه (شوخی) + مضاف الیه مضاف الیه (دوستان)

عزیزترینِ رفقای من: گروه نهادی،دو ترکیب اضافی: نهاد(عزیزترین)+ مضاف الیه (رفقا) + مضاف الیه مضاف الیه (من)

سالخورده ترینِ رفقا: گروه متمم اسمی، یک ترکیب اضافی: متمم(سالخورده‌ترین، صفت مفعولی)+ مضاف الیه (رفقا)* قریحه: ذوق /پیش گیرم:آغاز کنم/ بالجمله: خلاصه/ ملک الشعرا: بزرگ شاعران دربار / بالبداهه: ارتجالاً، بدون اندیشهٔ قبلی/ امیر معزّی: از شاعران قرن ششم / قوّت طبع: قدرت ذوق شاعری/ پایه: اندازه/ به نقد: نقداً، در حال حاضر، /شنفت: شنید/ حُسن سیرت: خوش اخلاقی/ صباحت: زیبایی، جمال / توأم: همراه، با هم/ مایه: سرمایه، دارایی، پول / بازرگانی: تجارت، خرید و فروش / تجارتخانه: مغازه، محلّ تجارت/ بالجمله: خلاصه /سالخورده: سالمند، پیر / ذوق و قریحه: ترادف /شوخی و لطیفه پرانی: ترادف

قلمرو ادبی:

در عذاب بودن :کنایه از رنج کشیدن/ لبخند زدن :کنایه از رضایت و شادمانی /حُسن و صباحت :مراعات نظیر

«رفقا، زندگانی آیندهٔ ما دستخوش تصادف و اتّفاق است .دور روزگار، بر سر ما چرخ خواهد زد و تغییرات بی شمار خواهدنمود؛ چه بسا که تقدیر ما چیز دیگر باشد. امروز کارِ بسزا این است که با یکدیگر عهد کنیم هرچه در آینده برای ما پیش آید، جانب دوستی را نگاه داشته، از کمک به یکدیگر

t.me/DaneshSad

فروگذاری ننماییم و برای اینکه این عهد هرگز از خاطر ما نرود، باید به شکل بدیهی، میثاق امروزی را مؤکّد سازیم.»رفقا گفتند طرح پیمان را به رفیق خیال پرستِ خودمان رها می کنیم و مرا نامزد آن کار کردند. من، یک دانه شکوفهٔ سیب چیده، گفتم: «بیایید هر پنج نفر پس از بستن پیمان، یک برگ از این شکوفه را جدا کرده، آن را در خانهٔ خویش، میان اوراق کتابی، به یادگار ایّام جوانی ضبط کنیم.»رفقا سرها را روی شکوفه خم کردند، و قبل از آنکه برگ ها را بچینند، من چنین گفتم: «به پاکی قاصدِ بی گناه بهار و طهارت این دوشیزهٔ سفیدرویِ بوستان، سوگند که در تمام احوال و انقلابات روزگار، مثل برگ های این گلِ پاکدامن از یکدیگر حمایت کنیم و اگر تندبادی ما را از هم جدا کرد، محبّت و علاقهٔ هیچ یک از دیگری سلب نشود و تا مثل این شکوفه، موی ما کافوری شود، دوستی را نگاه داریم.»آنگاه پنج دست چابک، برگ های شکوفه را کندند و هر یک برگ خود را در میان دفتر خود گذاشت.

برگرفته از کتاب «نثر فصیح فارسی» از لطفعلی صورتگر

قلمرو زبانی:

زندگانی آیندهٔ ما: گروه نهادی، یک ترکیب وصفی و یک ترکیب اضافی: نهاد (زندگانی) + صفت فاعلی(آینده) + مضاف الیه(ما)

دستخوش تصادف و اتفاق: گروه مسندی، دو ترکیب اضافی: مسند(دستخوش) + مضاف الیه(تصادف) + حرف عطف(و) + معطوف به مضاف الیه(اتفاق)

رفیق خیال پرستِ خودمان: گروه متمم ، یک ترکیب وصفی و دو ترکیب اضافی: متمم(رفیق) + صفت(خیال‌پرست، صفت فاعلی مرکب مرخم) + مضاف الیه (خود) + مضاف الیه مضاف الیه(مان)

یک دانه شکوفهٔ سیب: گروه مفعولی بایک ترکیب اضافی و یک ترکیب وصفی: صفت شمارشی(یک) + ممیز(دانه) + مفعول(شکوفه)+ مضاف الیه(سیب)

هر پنج نفر: گروه نهادی، دو ترکیب وصفی: صفت مبهم(هر) + صفت شمارشی(پنج) + نهاد(نفر)

به پاکی قاصدِ بی گناه بهار و طهارت این دوشیزهٔ سفیدرویِ بوستان: گروه متمم: دو ترکیب اضافی و یک ترکیب وصفی: متمم(پاکی) + مضاف الیه(قاصد) + صفت مضاف الیه(بی گناه) + مضاف الیه مضاف الیه(بهار)/ و: حرف عطف/ معطوف به گروه متمم ،دو ترکیب وصفی و دو ترکیب اضافی: معطوف به متمم(طهارت) + صفت مضاف الیه(این) + مضاف الیه(دوشیزه) + صفت مضاف الیه (سفیدروی) + مضاف الیه مضاف الیه(بوستان) / فعل به قرینهٔ معنایی محذوف(قسم می خوریم)

تمام احوال و انقلابات روزگار: گروه متمم ،یک ترکیب وصفی و دو ترکیب اضافی: صفت مبهم(تمام) + متمم(احوالات) + حرف عطف (و) + معطوف به متمم(انقلابات) + مضاف الیه(روزگار)

مثل برگ های این گلِ پاکدامن: مثل: حرف اضافه + گروه متمم ، یک ترکیب اضافی و دو ترکیب وصفی: متمم(برگها) + صفت مضاف الیه(این) + مضاف الیه(گل) + صفت مضاف الیه(پاکدامن)

محبّت و علاقهٔ هیچ یک: گروه نهادی، دو ترکیب اضافی: نهاد(محبت) + حرف عطف(و) + معطوف به نهاد(علاقه) + مضاف الیه(هیچ یک) *دستخوش :آنچه یا آنکه در معرض چیزی قرار گرفته یا تحت غلبه و سیطرهٔ آن است؛ بازیچه / دور: گردش/ تقدیر :سرنوشت / بسزا :شایسته/ فروگذاری :کوتاهی، اهمال / میثاق :عهد و پیمان / مؤکّد: استوار، استوار شده / نامزد :معیّن شده / ضبط :نگهداشتن / قاصد :پیک، نامه رسان/ طهارت: پاکی، پاکیزگی / دوشیزه :دختر و زن جوان / احوال :جمع حال، اوضاع، شرایط / انقلاب: دگرگونی / حمایت :

t.me/DaneshSad

پشتیبانی/ سلب شدن :از بین رفتن، نیست شدن/کافوری :به رنگ کافور، سفید/تصادف و اتفاق: ترادف./ عهد و میثاق: ترادف./ دور و چرخ: ترادف .محبّت و علاقه: ترادف.

قلمرو ادبی:

چرخ زدن دور روزگار: استعاره /خیال پرست :کنایه از شاعرمَسلَک

دوستان مانند برگ گل: تشبیه/ مو مانند شکوفه :تشبیه/ تندباد :استعاره از حوادث روزگار

قاصد بهار : استعاره از شکوفه/ بی گناهی بهار: تشخیص و استعاره / دوشیزهٔ سفیدروی بوستان :استعاره از شکوفهٔ طهارت و سفیدرویی شکوفهٔ بوستان: تشخیص و استعاره / پاکدامنی گل :تشخیص و استعاره و کنایه ازمعصومیت و باعفت بودن

سفیدرو : ایهام دارد: ۱) رنگ شکوفه سفید هست ۲) سفیدرو بودن:کنایه از پاکدامن و سرافراز

کافوری شدن مو :کنایه از پیر شدن/ برگ و گل: مراعات النظیر

درک و دریافت

۱- نوع ادبی متن روان خوانی را با ذکر دلیل بنویسید.

ادبیات زندگی، چون برشی از زندگی و خاطره ای از دوران جوانی و نوجوانی نقل شده است.

۲- در بارهٔ تناسب مفهومی، متن روان خوانی و عبارت «اَلعَبدُ یَدبِّرُ و اللهُ یُقَدِّرُ » توضیح دهید .

بنده تدبیر می کند (نقشه می کشد) و خداوند تقدیر می کند (بدان عمل می کند.)، سرنوشت و تقدیر فراتر ازتدبیر آدمیست پس باید در برابر تقدیر تسلیم شد.

t.me/DaneshSad